

The Political Life of the Ismailis of Deylam from the Sixth Century to the End of the Eighth Century AH

Mohammad Shurmij*

(Received: 2020-11-24; Accepted: 2021-04-03)

Abstract

From the sixth century to the end of the eighth century AH, the Deylam region was always a place of conflict between the Nizari Ismailis and the local powers, because this area was constantly considered by the Ismailis after settling in Alamut, and the Ismaili religion was very influential there. The local rulers of Mazandaran and Gilan were always afraid of the Ismaili influence in Deylam and marched there many times. The two ruling families of Kushij and Hazarasbi in Deylam were more inclined to Ismailism, so relations between them and the local rulers of the Kia dynasty were strained and, in turn, they were destroyed by the Kia dynasty. In this research, we seek to describe the political life of the Ismailis of Deylam from the sixth century AH, especially after the fall of Alamut, and to explain what political changes Deylam underwent due to the influence of Ismailism. The result is that the Nizari Ismaili *Dais* (callers) infiltrated Deylam from the very beginning of their activity, and with the conquest of Alamut, Deylam became an important and strategic area for the Ismailis. With the fall of Alamut, the Mountains of Deylam remained the political base of the Ismailis. They continued their political life until the end of the eighth century AH with the support of the Kushij and Hazarasbi families, and finally disappeared in a political rivalry with the Kia family.

Keywords: Deylam, Ismailism, Kushij, Hazarasbi, Kia Dynasty.

* Associate Professor, Department of History, Payame Noor University, Iran, m.shoormeij9@pnu.ac.ir.

پژوهش‌های ادیبانی

«مقاله پژوهشی»

سال نهم، شماره هجدهم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰، ص ۵۹-۸۱

حیات سیاسی اسماعیلیان دیلم از قرن ششم تا پایان قرن هشتم هجری قمری

محمد شورمیج*

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۰۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۱/۱۴]

چکیده

منطقه دیلم از سده ششم تا اواخر قرن هشتم ه.ق. همواره محل نزاع اسماعیلیان نزاری با قدرت‌های محلی اطراف بود؛ زیرا این منطقه پس از استقرار اسماعیلیان الموت، دائماً مد نظرشان بود و مذهب اسماعیلیه در آنجا نفوذ بسیار داشت. امیران محلی مازندران و گیلان همواره از نفوذ اسماعیلیه در دیلم وحشت داشتند و بارها به آنجا لشکرکشی کردند. دو خاندان حاکم محلی کوشیج و هزاراسبی در دیلم به اسماعیلیه متمایل بودند، به همین دلیل مناسبات بین آنها و امیران محلی آل کیا تیره بود و در نهایت به دست آل کیا از بین رفتند. مسئله اصلی ما در این تحقیق، تبیین حیات سیاسی اسماعیلیان دیلم از قرن ششم هجری قمری، به‌ویژه پس از سقوط الموت، است و اینکه دیلم با نفوذ اسماعیلیه، دچار چه تحولات سیاسی‌ای شد. نتیجه اینکه داعیان اسماعیلی نزاری از همان آغاز فعالیتشان در دیلم نفوذ کردند و با فتح الموت، دیلم به منطقه‌ای مهم و راهبردی برای اسماعیلیان تبدیل شد. با سقوط الموت، کوهستان‌های دیلم همچنان پایگاه سیاسی اسماعیلیان باقی ماند و تا اواخر قرن هشتم ه.ق. با حمایت خاندان کوشیج و هزاراسبی به حیات سیاسی خود ادامه دادند و سرانجام در رقابت سیاسی با آل کیا از بین رفتند.

کلیدواژه‌ها: دیلم، اسماعیلیه، کوشیج، هزاراسبی، آل کیا.

مقدمه

اسماعیلیه فرقه‌ای مذهبی و سیاسی بود که در مناطق مختلف قلمرو اسلامی موفق شد قدرت سیاسی به دست آورد. اسماعیلیان در مصر (۲۹۷-۵۶۷ ه.ق.) سنت‌های فکری و علمی در خور توجهی به فرهنگ اسلامی عرضه کردند، ولی برخلاف آنها، اسماعیلیان ایران سنت جنگاوری و فدایی‌گری را به یادگار گذاشتند. عقاید اسماعیلیه متقدم متکی بر تأویل و تزییل بود، و اینکه هر ظاهری را باطنی است، اما اسماعیلیه نزاری عقل را کافی ندانستند و خداشناسی را به تعلیم امام منوط کردند. لذا نزد اسماعیلیه ایران، نقش امام بسیار متمایز و متعالی شد. با این حال، آنها به جز برخی مسائل محدود، به ساختار کلی اندیشه اسماعیلیه فاطمی وفادار ماندند. مسئله اصلی ما در این مقاله تبیین حیات سیاسی اسماعیلیان دیلم از قرن ششم، به‌ویژه پس از فتح الموت، تا اواخر قرن هشتم ه.ق. است؛ زیرا مناطق کوهستانی دیلم اوضاع و احوال مناسبی برای ادامه فعالیت آنها داشت و دو خاندان کوشیج و هزاراسبی نقش مهمی در ادامه حیات سیاسی اسماعیلیان دیلم ایفا کردند. مسئله دیگر ما این است که رابطه سیاسی کیابیان با اسماعیلیان دیلم در قرن هشتم ه.ق. چگونه بوده است.

درباره پیشینه تحقیق باید گفت محققانی نظیر مارشال هاجسن و فرهاد دفتری تحقیقات بسیار ارزنده‌ای درباره عقاید اسماعیلیه انجام داده‌اند و حاصل کارشان کتاب بسیار ارزشمند اسماعیلیه در ایران است، اما در زمینه فعالیت اسماعیلیان در دیلم، کتابی تحقیقی نوشته نشده است. مقاله شفیق ویرانی با عنوان «اسماعیلیان در الموت و جنوب ناحیه دریای خزر پس از فتوحات مغول» از محدود آثاری است که در این زمینه و بر مبنای نوشته‌های ظهیرالدین مرعشی در گیلان و دیلمستان نوشته شده است؛ لذا به دلیل خلأ پژوهشی در موضوع مقاله مذکور، در صدد بررسی آن برآمدم. روش این پژوهش توصیفی تحلیلی و بر مبنای جمع‌آوری داده‌های تاریخی به شیوه کتاب‌خانه‌ای است.

۱. جغرافیای تاریخی دیلم

دیلم در سده چهارم هجری، به‌ویژه زمان اقتدار آل‌بویه دیلمی، سراسر شهرستان‌های ساحل جنوبی دریای خزر را شامل می‌شد (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۱۴۳-۱۴۸). مقدسی در قرن چهارم هجری «پنج ناحیه قومس، گرگان، تبرستان، دیلمان و خزر» را از نواحی دیلم دانسته است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۱۸/۲). اما منطقه کوهستانی‌ای که مدخل گیلان را تشکیل می‌داد ناحیه اصلی دیلم بود و مؤلف حدود العالم آن را «دیلم خاص» نامیده است (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۱۴۸). ابن حوقل نیز در

سفرنامه‌اش مناطق کوهستانی دیلم را «دیلم محض» خوانده است (ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۳۷۶/۲). به نظر احمد کسروی، مردم دیلم در کوهسار جنوبی رشت و لاهیجان، در جاهایی چون رودبار و الموت، استقرار داشتند و بیشتر با قزوین و ری همسایه بودند و ارتباط داشتند (کسروی، ۱۳۷۷: ۱۹). در جمع‌بندی باید بگوییم حدود اصلی دیلم در سده ششم تا نهم هجری قمری، که محور اصلی بحث مقاله است، شامل مناطق کوهستانی بین سفیدرود تا کناره دره چپ رودخانه چالوس بود (مینورسکی، ۱۳۴۵: ۱۴۸). مناطقی مثل دیلمان،^۱ رانکوه،^۲ تمیجان،^۳ رودسر، اشکور، سخت‌سر،^۴ گرجیان،^۵ تنه‌جان^۶ و تنکابن در «دیلم خاص» قرار داشتند. نام خاندان دیلم تا قرن هشتم هجری رایج بود، ولی به دلیل مقابله کیاییان با آنها، رفته‌رفته از میان رفتند و با خاندان گیل یکی شدند (کسروی، ۱۳۷۷: ۱۹).

مؤلف حدود العالم درباره ویژگی مردم ناحیه دیلم می‌نویسد: «این ناحیت دیلم ناحیتی است آبادان و با خواسته و مردمان وی همه لشکری‌اند یا برزیگر و زنانشان نیز برزیگری کنند» (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۱۴۸). مقدسی درباره دین آنها می‌نویسد: «مردم نه شایستگی دارند و نه دانش و نه دین» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۱۷). اما مسلم است که مردم دیلم به تدریج مسلمان شدند و با تبلیغ سادات مهاجر علوی به تشیع زیدی روی آوردند. استخری در قرن چهارم هجری معتقد است: «تا روزگار حسن بن زید، مردمان طبرستان و دیلمان کافر بودند، تا این روزگار قوم علویان در میان ایشان آمدند و بهره مسلمان شدند ... کوه‌های دیلمان هنوز کافر هستند» (استخری، ۱۳۶۸: ۱۷۲-۱۷۳). خلاصه اینکه به دلیل نبود قدرت مرکزی در دیلم، این منطقه همواره زمینه لازم برای ظهور قدرت‌های نوظهور را داشت. به همین دلیل اسماعیلیان در آنجا نفوذ چشمگیری پیدا کردند.

۲. شروع دعوت اسماعیلیه در دیلم

از زمانی که محمد پسر اسماعیل بن جعفر صادق (علیه السلام) به دلیل سوءظن خلیفه عباسی و حفظ جان‌ش مخفی شد، دوره «ستر» در تاریخ اسماعیلیان آغاز شد و تا ظهور امام اسماعیلی در سال ۲۹۶ ه.ق. ادامه داشت (جوینی، ۱۳۷۸: ۱۴۸/۳ و ۱۵۶). در این دوران، اسماعیلیان با مطرح کردن مهدویت محمد بن اسماعیل و ایجاد حکومت عدل به دست او، توجه مردم ستم‌دیده را به خود جلب کردند. به همین دلیل افراد بسیاری از عراق، ایران، بحرین، سوریه، مصر و دیار مغرب به دعوت آنها گرایش پیدا کردند (برتلز، ۱۳۶۴: ۸۰ و ۸۸). هم‌زمان با شروع دعوت در سرزمین عراق، داعیانی در حدود ۲۶۰ ه.ق. به ایران فرستاده شدند که ری مرکز فعالیتشان بود.^۷ داعیان در دیلم نیز

موفق شدند یکی از حکمرانان جستانی به نام مهدی بن خسرو فیروز، مشهور به سیاه چشم دیلمی، را پیرو آیین اسماعیلی کنند (جوینی، ۱۳۷۸: ۲۷۱/۳).

اندکی بعد، مرزبان و وهسودان، پسران محمد بن مسافر، نیز به مذهب اسماعیلی روی آوردند و در دیلم، طارم و آذربایجان مروج این آیین شدند (فرای، ۱۳۶۳: ۲۰۱/۴-۲۰۲).

۳. فعالیت اسماعیلیان در دیلم و روابطشان با اسپهبدان مازندران از قرن ششم تا سقوط الموت

پس از استقرار حسن صباح در قلعه الموت (۴۸۳ ه.ق.) زمینه برای نفوذ اسماعیلیان در دیلم فراهم شد. وی داعیانی به کوهستان‌های دیلم فرستاد و آنها را به اسماعیلیه دعوت کرد، زمانی که کیا بزرگ امید رودباری قلعه لمبسر را فتح کرد (۴۹۸ ه.ق.) وضعیت بهتری برای فعالیت اسماعیلیان در دیلم فراهم شد (کاشانی، ۱۳۶۶: ۱۵۰-۱۵۱). تصرف لمبسر باعث شد اهالی دیلم بیشتر جذب اسماعیلیان شوند. به روایت زبده التواریخ اسماعیلیان نزاری در دوران محمد بن ملک‌شاه قدرت گرفتند و سنجر سلجوقی به توصیه برادرش محمد سلجوقی به قلاع اسماعیلیه حملاتی کرد و مانع قدرت‌طلبی بیشترشان در دیلم شد (همان: ۱۵۵ و ۱۶۷). اما پس از مرگ سلطان محمد سلجوقی (۵۱۱ ه.ق.) اسماعیلیان دوباره دامنه نفوذشان را در دیلم توسعه دادند و مناطقی چون تنه‌جان و گرجیان از ولایت دیلم را مطیع خود کردند (همان). از آن‌رو که مناطق دیلم مستقیماً در تقاطع راه‌های وصول به دژ الموت قرار داشت، بیشتر تحت تأثیر تبلیغات داعیان اسماعیلی قرار گرفت.

بنا بر روایت جامع التواریخ، کیا بزرگ امید، از ولایت اشکور، نواحی مرکلیم، جاکل و تکامجان را گرفت و اشکور را تحت سلطه خود درآورد (همدانی، ۱۳۸۱: ۱۱۰). اسماعیلیان در زمان محمد بن بزرگ امید رودباری موفق شدند بیشتر در منطقه دیلم نفوذ کنند. محمد بن بزرگ امید برای سلطه کامل بر مناطق دیلم سرداری دیلمی به نام محمد بن علی بن خسرو فیروز را به گرجیان و دیلمان، از مناطق دیلم، فرستاد که این ناحیه را تصرف کند. کاشانی در این باره می‌نویسد: «در ثلث و ثلثین و خمس مائه رفیقان قلعه الموت عزیمت دیلمان کردند و سعادت‌کوه بگرفتند و تنه‌جان بسوزانیدند و دز را عمارت کردند و کیفیروز را به حکومت سعادت‌کوه^۹ نصب کردند»^۹ (کاشانی، ۱۳۶۶: ۱۸۴). همچنین، اسماعیلیان در سال‌های ۵۲۶ و ۵۳۲ ه.ق. به دیلمان و گرجیان از مناطق دیلم تاخت‌وتازهایی داشتند (همدانی، ۱۳۸۱: ۱۱۳ و ۱۱۵). در نتیجه، حملات اسماعیلیان بر نواحی مذکور بین سال‌های ۵۲۶ تا ۵۳۶ ه.ق. ادامه داشت و کار بر گرجیان دیلم چنان سخت شد که لهراسف بن ملک‌شاه گرجی، برادر گرشاسف، به نزاریان پیوست. گرشاسف،

حاکم گرجی منطقه، از حاکم طبرستان اسپهبد علی بن شهریار تقاضای کمک کرد، اما سرانجام گرشاسف تسلیم شد و با فرزندانش به طبرستان رفت. در نتیجه قلعه مارکوه^{۱۱} گرجیان به تصرف اسماعیلیان درآمد و «مبارک‌کوه» نام گرفت و به کیامحمد بن علی بن خسرو فیروز، نماینده محمد بن بزرگ امید، سپرده شد (کاشانی، ۱۳۶۶: ۱۸۵؛ همدانی، ۱۳۸۱: ۱۱۸).

در ادامه، نفوذ اسماعیلیان در گرجیان، امیر ناماور بن کیکاووس به استناد کاشانی و همدانی در سال ۵۳۴ ه.ق. به دیلم آمد و در سیاه‌کله‌رود^{۱۲} دیلم، دژ ازیکه^{۱۳} را برای اسماعیلیان ساخت (کاشانی، ۱۳۶۶: ۱۸۵؛ همدانی، ۱۳۸۱: ۱۱۹). اسماعیلیان در ادامه حملات تا رودسر دیلم تاختند و به روایت کاشانی «دویست و اندکس را بکشتند و جماعتی را به اسیری گرفتند» (کاشانی، ۱۳۶۶: ۱۸۵). حملات اسماعیلیان به دیلم در سال‌های ۵۴۰ و ۵۴۱ ه.ق. نیز ادامه داشت (همان: ۱۹۱-۱۹۲).

در نتیجه، اسماعیلیان با تصرف مناطق گرجیان دیلم، به‌ویژه قلعه مارکوه، بر گذرگاه طبرستان، دیلم و گیلان مسلط شدند و موقعیت اقتصادی و سیاسی مناسبی به دست آوردند. این قلعه از نظر اقتصادی می‌توانست راه‌های مواصلاتی اقتصادی گیلان به مازندران را کنترل، و ادامه تسلط اسماعیلیان در دیلم را تضمین کند (پنهای، ۱۳۸۹ الف: ۱۴۳). همین اتفاق ادامه نفوذ و سلطه اسماعیلیان بر دیلم در قرن هفتم و هشتم ه.ق. را آسان‌تر کرد.

از تحركات سیاسی اسماعیلیان در دیلم می‌توان نتیجه گرفت که سیاست آنها در دیلم تهاجمی بود. این سیاست اسماعیلیان در دیلم پیامدهای متعددی داشت: اول اینکه مردم نواحی با پیشینه تشیع زیدی که داشتند، تحت تأثیر تبلیغات اسماعیلی قرار گرفتند، و همین واکنش علویان زیدی را در پی داشت؛ دوم اینکه افراد ناراضی و جنگاور دیلم و گیل، به‌خصوص در نواحی کوهستانی، به دعوات اسماعیلی پیوستند؛ سوم اینکه اسپهبدان مازندران، رویان و زمین‌داران بزرگ دیلم با موج جدیدی به نام «جنبش اسماعیلی» مواجه شدند. لذا در صدد مقابله با آنها برآمدند؛ چهارم اینکه پس از تهاجم اسپهبدان و بزرگان منطقه به دیلم و دژهای اسماعیلیه، آنها در صدد ترور مخالفانشان برآمدند، از جمله ترور «گرده بازو» فرزند شاه‌غازی رستم، اسپهبد مازندران که در دربار سنجر سلجوقی، گروگان بود (آملی، ۱۳۱۳: ۹۰؛ ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶، قسم دوم: ۸۶-۸۷؛ مرعشی، ۱۳۶۸: ۱۷).

قتل فرزند اسپهبد مازندران سبب لشکرکشی تلافی جویانه شاه‌غازی رستم به مناطق زیر سلطه اسماعیلیان، به‌ویژه در چالوس، کلار، کلارستاق، تنکابن و سایر مناطق دیلم شد (آملی، ۱۳۱۳: ۸۹-۹۰؛ ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶، قسم دوم: ۸۶-۸۷)، به طوری که مرعشی می‌نویسد: «شاه‌غازی بعد از آن از جنگ ملاحده نیاسودی» و همچنین در جای دیگر آورده است: «در یک نوبت پنج هزار ملحد را

گردن بزد و ... پنج منار از سرهای آنها بساخت» (مرعشی، ۱۳۶۸: ۱۷). البته شکی نیست که آمار پنج هزار کشته از پیروان اسماعیلی به دست اسپهبد مازندران در یک جنگ اغراق‌آمیز است، ولی بیانگر سخت‌گیری و کشتار انبوه پیروان اسماعیلیه بعد از حادثه مذکور است.

شاه‌غازی رستم، اسپهبد مازندران، با اسماعیلیه جنگ‌های بسیار کرد. مرعشی علت این درگیری‌ها را جنبه دینی می‌داند (همان). ولی علاوه بر مذهب، مسائل دیگری همچون توسعه‌طلبی و ترس از قدرت‌گیری اسماعیلیه و عملیات تروریستی‌شان، بین دو طرف خصومت ایجاد کرد. همچنین، این درگیری‌ها بیانگر نارضایتی مردم دیلم، به‌ویژه غرب مازندران، از عملکرد اسپهبدان مازندران است که در لوی مذهب اسماعیلی جرئت عصیان پیدا کرده بودند.

کیکاووس بن هزاراسب از افرادی بود که در این زمان مأمور سرکوبی اسماعیلیان دیلم شد. او از پادوسپانان رویانی بود که شاه‌غازی رستم اقطاع قسمت اعظم دیلمان را ضمیمه املاکش کرد، هر چند بعداً به دلیل توسعه‌طلبی ارضی با شاه‌غازی رستم خصومت پیدا کرد (همان: ۲۱-۲۶). به روایت اولیاءالله آملی، سی هزار دینار زر سرخ از خراج دیلمان به او ارزانی شد که با پیروان اسماعیلی این نقاط بجنگد (آملی، ۱۳۱۳: ۹۰). به استناد تواریخ محلی، کیکاووس همه‌روزه با اسماعیلیان می‌جنگید و قلاعشان در دیلم را تسخیر می‌کرد (همان: ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶، قسم دوم: ۸۷). مرعشی می‌گوید در زمان کیکاووس اسماعیلیان در دیلم و رویان همواره تحت تعقیب بودند. او چندین بار به الموت حمله، و اموالشان را غارت کرد. حتی کیکاووس نامه تندی به کارکیا محمد، خداوند الموت، نوشت و آنها را کافر ملعون و کفار ملاحده خواند و به جنگ دعوتشان کرد (مرعشی، ۱۳۶۸: ۱۷-۱۸).

این درگیری‌ها باعث شد اسپهبدان مازندران با همدستی مالکان منطقه، تحت پوشش جهاد مذهبی و ملحدکشی، روستاییان بی‌پناه و ضعیف منطقه دیلم را سرکوب کنند و بگشند (یوسفی‌نیا، ۱۳۷۸: ۱۹۴). مهم‌تر اینکه فتوای این جهاد را فقهای سنی و ائمه جماعات صادر می‌کردند که از نفوذ مذهب اسماعیلی وحشت داشتند و تحت حمایت این حکام بودند؛ یکی از آنها فخرالاسلام مازندرانی بود که در نهایت به دست اسماعیلیه به قتل رسید (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶، قسم اول: ۱۲۳).

علاوه بر علمای سنی، علویان شیعی زیدی دیلم نیز به سبب مخالفت با عقاید اسماعیلیه، قربانی ترور فدائیان اسماعیلی شدند، مثلاً سید هادی کیا در سال ۴۹۰ ه.ق. به دست دو فدایی، به نام‌های ابراهیم و محمد کوهی، به قتل رسید (کاشانی، ۱۳۶۶: ۱۶۹).

خلاصه اینکه در قرن ششم هجری به دلیل رفتار تند و خشن ترکان سلجوقی و متحدانشان با پیروان مذهب اسماعیلیه، آنها از روش تبلیغی مسالمت‌آمیز قبلی خارج شدند و به جای سلاح برهان

و مجادله، به ترور و قتل روی آوردند؛ به تعبیری از فعالیت روی زمین به زیرزمین روی آوردند و برهان جامع مذهب اسماعیلی جای خود را به برهان قاطع داد. به قول باستانی پاریزی، از این پس کارد زهرآلود اسماعیلی در ریختن خون دشمنان این فرقه به کار افتاد (باستانی پاریزی، ۱۳۷۱: ۲۱۱).

بعد از شاه‌غازی رستم، ملک اردشیر فرمانروای مازندران شد و پس از مرگ کیکاووس، برادرزاده‌اش هزاراسب ابن شهرنوش، به دستور اسپهبد مازندران فرمانروای دیلمستان شد. استاندار هزاراسب رویه خصمانه با اسماعیلیان را در دیلم ادامه نداد و سیاست مصالحه و مسامحه در پیش گرفت، زیرا می‌خواست از نیروی اسماعیلیان علیه دشمنش، ملک اردشیر، استفاده کند. مرعشی شراب‌خواری و مستی او را علت مبارزه نکردن با اسماعیلیه می‌داند (مرعشی، ۱۳۶۸: ۲۷)، اما این دلیل منطقی نیست. ظهیرالدین مرعشی که اسماعیلی را «ملاحده» خطاب می‌کند، طبیعی است چنین دلیلی را مطرح کند، زیرا به آنها نگرش بدبینانه دارد. اما اینکه استاندار هزاراسب چنین روشی اتخاذ کرده است چه بسا به دلایل ذیل باشد: ۱. نتیجه‌بخش نبودن سیاست خصمانه و جدال کیکاووس بن هزاراسب با اسماعیلیه دیلم؛ ۲. نفوذ و قدرت‌یابی اسماعیلیه در دیلم و تلاش استاندار هزاراسب برای جلب آنها و استفاده از نیرویشان برای مقابله با اسپهبدان باوندی سبب تغییر روش وی در مواجهه با اسماعیلیه دیلم شد که بیانگر روش معقولانه‌اش در رفتار با اسماعیلیه است. در نتیجه این سیاست، ملک اردشیر اسپهبد باوندی به بهانه رسوخ عقاید اسماعیلی در رویان و دیلم، به سمت رویان لشکرکشی کرد، و سرانجام هزاراسب به اسماعیلیان پناهنده شد (همان: ۲۷-۲۸).

هزاراسب در سال ۵۹۰ ه.ق. مناطق دیلم، به‌ویژه از تنکابن تا رودسر، را به اسماعیلیان واگذار کرد تا از نیروی دفاعی‌شان علیه ملک اردشیر استفاده کند. پس از شکست هزاراسب و فرارش از کجور، ملک اردشیر حاکم جدیدی به نام الداعی الی الحق الرضا بن هادی برای دیلمستان انتخاب کرد. اما هزاراسب با تقویت قوا و به کمک اسماعیلیان بر او شیبخون زد و حاکم جدید را به قتل رساند. ملک اردشیر به تلافی این کار دوباره به سمت رویان و دیلم تاخت و برخی از مناطق دیلم را به تصرف درآورد (همان: ۲۸). در نهایت هزاراسب شکست خورد و به سمت عراق عجم گریخت، اما سرانجام از همدان به مازندران برگشت و به دست یکی از بزرگان آنجا کشته شد (همان: ۲۹). در نتیجه، ملک اردشیر به دیلم و رویان تاخت‌وتاز کرد و در مقابل، اسماعیلیان الموت نیز دست به حملاتی علیه ملک اردشیر زدند (همان: ۳۰).^{۱۳}

پس از سقوط الموت و گردکوه به دست مغولان، عده‌ای از بقایای اسماعیلیه به نقاط کوهستانی و دورافتاده دیلم، مانند اشکور و سه‌هزار تنکابن، رفتند و در قرون هفتم و هشتم ه.ق. در این مناطق فعال

بودند. باید توجه کرد که اسماعیلیه در ایران، پس از سقوط الموت به دست مغولان (۶۵۶ ه.ق.)، برای مصون ماندن از تعقیب ایلخانان و تیموریان تشکیلاتی نداشتند و مجبور شدند با رعایت تقیه و زیر پوشش صوفیه به حیات خود ادامه دهند، زیرا در چنین اوضاع و احوالی فقط زنده ماندن برایشان اهمیت داشت (فرای، ۱۳۶۳: ۴۵۱/۴؛ هاجسن، ۱۳۶۶: ۴۵۳/۵). اما اسماعیلیان در منطقه دیلم مجبور به تقیه نبودند و به طور طبیعی حداقل تا آغاز قرن نهم هجری به حیات خود ادامه دادند.

تفکر تعلیمی اسماعیلیه در ارتباط با صنف‌های مختلف کارگری و حمایتشان از طیف‌های مختلف جنبش کارگری و محروم از عوامل ادامه حیات آنها با توجه به سخت‌گیری دشمنانشان بود (لویس، ۱۳۷۰: ۱۳۴). ناصر خسرو در سفر لحسا از رفتار عدل و داد حاکم اسماعیلی قرامطه بحرین با رعیت و کمک به فقیران و مالیات‌نگرفتن از مردم آنجا یاد می‌کند (ناصر خسرو، ۱۳۸۶: ۵۳-۵۴). لذا وجود چنین تفکری در بین سران اسماعیلیه می‌توانست در جذب مردم محروم و کارگر روستایی دیلم، به‌ویژه اشکور، تأثیرگذار باشد.

۴. نقش خاندان کوشیج اشکور در احیای حیات سیاسی اسماعیلیان دیلم بعد از سقوط

الموت

خاندان کوشیج از امیران محلی بخش کوهستانی دیلم بودند که در قرن هشتم هجری در بخش‌های کوهستانی دیلم، به‌ویژه اشکور، حکومت می‌کردند. یکی از دلایل شهرت این خاندان گرایش ایشان به مذهب اسماعیلی بود. سید ظهیرالدین مرعشی می‌گوید مذهب آنها در گیلان و دیلمستان ملاحظه (اسماعیلیه) بوده است (مرعشی، ۱۳۶۴: ۶۶ و ۶۹ و ۸۹ و ۱۳۵). خاندان کوشیج با امیران آل‌کیا بر سر مسائل ارضی درگیری داشتند. چون امیران آل‌کیای گیلان همواره در صدد تصرف دیلمان و توسعه ارضی به سمت قزوین بودند (همان: ۷)، لذا گرایش به مذهب اسماعیلیه امیران کوشیج بهترین بهانه برای حمله به قلمرو خاندان محلی کوشیج بود. از لحاظ مذهبی نیز آل‌کیای زیدی مذهب با مذهب اسماعیلیه مخالف بودند و همین بر شدت مخالفتشان می‌افزود.

کیامسعود، کیاجهان‌شاه، کیاپاشا و کیاسیف‌الدین از امیران کوشیج بودند. آنها با سید علی‌کیا برای حفظ قلمروشان درگیر بودند، ولی قدرت جلوگیری از نفوذ آل‌کیا در منطقه تحت سلطه خود را نداشتند (همان: ۶۶-۶۹). از بین آنها کیاپاشا (۷۷۶ ه.ق.) و کیاسیف‌الدین کوشیجی (۷۸۱ ه.ق.) به اسماعیلیه گرایش داشتند (رابینو، ۱۳۶۹: ۱۲۵). کیاسیف‌الدین مشهورترین امیر کوشیج، و مرکز اصلی اش در قریه مَرَجکولی (مرکلیم اشکور) دیلم بود (مرعشی، ۱۳۶۴: ۶۶). مرعشی می‌گوید در

زمان کیاسیف‌الدین اهالی دیلمان به آیین اسماعیلی روی آوردند. وی در این باره می‌نویسد: «اهالی دیلمان ... اما از شومی اغوای ملاحده اسماعیلیه از طریق مستقیم برگشته، پیرو دیورجیم شده‌اند» (همان). کیاسیف‌الدین به آیین اسماعیلی گرایش داشت و در ترویجش می‌کوشید. به استناد مرعشی، وی به نامه سید علی کیا برای جلوگیری از مذهب اسماعیلیه توجهی نکرد و در جواب نوشت: «پدران ما دین محمد ﷺ داشتند و معتقد و پیرو سادات اسماعیل بن جعفر بودند و کسی را حد آن نبود که بر ما این حکم کند. شما دانید و مذهب خود و ما بر مذهب خودیم و تعریفی که فیما بین ما جاری بود بر آن عمل خواهیم نمود» (همان: ۶۷). به احتمال قریب به یقین یکی از علل گرایش کیاسیف‌الدین به آیین اسماعیلی و حمایت از اسماعیلیان استفاده از نیروی آنها در مقابل کیابیان زیدی مذهب بود.

سرانجام سید علی کیا برای دفع کیاسیف‌الدین به دیلمان آمد و دو لشکر در منطقه «چلمان» یا شلمان فعلی در گیلان در سال ۷۷۹ ه.ق. به هم رسیدند و کیاسیف‌الدین شکست خورد و به سمت رودبار منصوری گریخت (همان: ۶۷-۶۸). امیر سید علی کیا به دیلمان رفت و به ترویج آیین شیعی و دفع آیین اسماعیلی مشغول شد. مرعشی در این باره می‌نویسد: «به رفع و دفع طریق الحاد و افساد که چند سال اهالی آن دیار بر آن بودند، امر کردند» (همان: ۶۷).

امیرعلی، نایب سید علی کیا، در ادامه مبارزه علیه کیاسیف‌الدین او را تعقیب، و در نهایت دستگیر کرد و کشت و به این شکل سلسله کوشیج در سال ۷۷۹ ه.ق. منقرض شد (همان: ۶۷-۶۸). بعد از مدتی، اعضای خاندان کوشیجی تحت فرماندهی دباح بهادر نامی در قزوین سازمان‌دهی شدند و به دیلم آمدند ولی موفقیتی کسب نکردند (مرعشی، ۱۳۶۴: ۶۸؛ ویرانی، ۱۳۹۱: ۱۱۴). بقایای اسماعیلیه کوشیج در مناطق مرزی گیلان همچون رودبار، منجیل و خُرگام^{۱۴} (خورگام) دست به تحرکاتی زدند که بعد از حدود شش ماه آنها نیز دفع شد.^{۱۵} به این شکل خاندان کوشیج از بین رفت. در همین زمان، امیران منطقه گرجیان دیلم مانند امیر هندوشاه با عده‌ای از مردم گرجی، گلیج و اشکور در گرجیان به دفع اسماعیلیه همت گماردند. در نتیجه نفوذ اسماعیلیه در گرجیان دیلم بسیار کم شد (همان: ۱۳۷).

خاندان کوشیج در نبرد دودمان هزاراسبی با خاندان آل کیا همواره به نفع هزاراسبی‌ها حضور داشتند و این اتفاق در تیرگی روابطشان با آل کیا تأثیرگذار بود؛ زیرا ائتلاف دو خاندان محلی بومی با گرایش اسماعیلی برای امیران آل کیای زیدی مذهب خطر جدی محسوب می‌شد. به همین دلیل آل کیا با اقتدار در مقابلشان ایستاد و هر دورا از بین برد.

۵. نقش خاندان هزاراسبی اشکور در احیای حیات سیاسی اسماعیلیان دیلم بعد از

سقوط الموت

خاندان هزاراسبی اشکور از خاندان‌های محلی حاکم دیلم بود که از قرن هشتم تا اوایل قرن نهم هجری در کوهستان‌های اشکور قدرت داشت. بنیان‌گذار این خاندان امیر هندوشاه اشکوری بود. در زمان وی اولجایتو به گیلان لشکر کشید (۷۰۶ ه.ق.). اما کاشانی می‌گوید مغولان در ولایت دیلم، به‌ویژه اشکور، موفقیتی به دست نیاوردند و شکست خوردند (کاشانی، ۱۳۸۴: ۶۷-۶۹).

بعد از مرگ امیر هندوشاه اشکوری، فرزندان و نوادگانش بر اشکور و دیلمان فرمانروایی کردند. کیاملک از فرمانروایان مشهور هزاراسبی است که معاصر سید علی کیا بود و در چاکان اشکور قدرت داشت (رابینو، ۱۳۶۹: ۱۲۶). خاندان هزاراسبی و مردم بخش کوهستانی دیلم اسماعیلی بودند (همو، ۱۳۷۴: ۲۷) و کیاملک نیز رابطه خوبی با آنها داشت. به همین دلیل مرعشی می‌نویسد: «کیاملک هزاراسبی مایل به فسق و فجور است» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۵۲). مرعشی در ادامه کتابش درباره کیاملک چنین می‌نویسد: «کیاملک نامی حاکم ولایت دیلمستان بود، از جاده شریعت ... منحرف گشته بود ... اتفاق با جمعی ملحد ناپاک ... انواع فساد در ممالک دیلم به ظهور می‌رسانید» (همان: ۶۴). این روایت مرعشی بیانگر مذهب اسماعیلیه کیاملک و حمایتش از اسماعیلیه است، زیرا مرعشی با اسماعیلیه مخالف بود و آنها را ملحد خطاب می‌کرد.

زمانی که سید علی کیا، امیر قدرتمند کیایی، قدرتش را در نواحی کوهستانی دیلم توسعه داد، تمرکزش را به ناحیه دیلمان و اشکور معطوف کرد. زیرا در این نواحی اسماعیلیان نزاری تحت فرمانروایی حکمران هزاراسبی و خداوند اسماعیلی بودند. در این زمان کیاملک هزاراسبی و خداوند محمد اسماعیلی در الموت در مقابل آل کیا با هم متحد شدند. خداوند محمد یکی از نبیره‌های اقوام علاءالدین محمد اسماعیلی بود که در دیلمان و الموت قدرت داشت و مردم نواحی دیلم نظیر دیلمان، رودبار، پادز، کوشیجان و بعضی از نواحی اشکور پیرو مذهب او شدند (مرعشی، ۱۳۶۴: ۵۴؛ ستوده، ۱۳۶۲: ۶۱؛ دفتری، ۱۳۸۶: ۵۱۳).

سید علی کیا به دلیل مشکلات لشکرکشی به نواحی کوهستانی دیلم، به‌خصوص اشکور، در ابتدا کوشید بدون جنگ و درگیری خداوند محمد را مطیع خود کند. لذا با نامه‌ای از خداوند محمد خواست توبه کند و دست از اعتقاد آبا و اجدادی‌اش بردارد. اگر این کار را نکند، ولایت دیلمستان را به او خواهد داد و مشمول مرحمت و شفقتش قرار خواهد گرفت. خداوند محمد به دلیل اقتدار نظامی سید علی کیا در گیلان ظاهراً تقاضایش را پذیرفت و به خدمت او رفت. پس از اینکه به

دستور فقها و قضات او را حد شرعی زدند، توبه کرد و حتی اسب، سلاح و خلعت به او بخشیدند (ستوده، ۱۳۶۲: ۱۱؛ مرعشی، ۱۳۶۴: ۵۴-۵۵).

امیرکیا پس از کنترل و مطیع کردن خداوندمحمد به سمت کیاملک رفت. کیاملک هزاراسبی در چاکان اشکور قدرت داشت. سید علی کیا همان سیاستی را که در برابر خداوندمحمد در پیش گرفته بود، با او نیز اجرا کرد، ولی او نپذیرفت و سرانجام سید علی کیا به او پیغام داد «که به وجود اسلام و ایمان پدران شما چون نصیحت ما را قبول نمی‌کنی، آماده باش که آنچه از امر به معروف و نهی از منکر بر ما واجب و لازم شد، به تقدیم خواهد رسید» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۵۵). لذا امیر کیایی برادرش، سید مهدی کیا، را با لشکری آراسته به جنگ کیاملک فرستاد. جنگ عظیمی بین دو لشکر در سیجیران (اشکور مرکزی در شرق رودخانه پلررود) در سال ۷۷۶ ه.ق. درگرفت و سرانجام به شکست کیاملک اشکوری انجامید و او به قریه چاکان اشکور گریخت. اما سپاهیان کیایی او را تعقیب کردند و به ناچار به الموت پناهنده شد. سید مهدی کیا در همین سال (۷۷۶ ه.ق.) به اشکور دست یافت و نماینده امیرکیا در اشکور شد (مرعشی، ۱۳۶۴: ۵۶-۵۷؛ ستوده، ۱۳۶۲: ۶۱). در نتیجه سید مهدی کیا فتح‌نامه‌ای برای سید علی کیا در لاهیجان نوشت و فتح دیلم را این‌گونه خبر داد:

«بساط ممالک دیلم از کدروت معاندت اعدای مغلوبه منکوبه خالی ماند» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۵۶). امیرکیا شرح این فتح را به امیران اطراف دارالمرز و سادات مازندران رساند (همان: ۵۷). این حرکت امیرکیا بیانگر اهمیت فتح مناطق دیلم و شکور (اشکور) برای سادات کیایی بود که در صورت از دست دادنش متحمل خسارت‌های اقتصادی و سیاسی می‌شدند. وقتی امیرکیا شکور را به برادرش مهدی کیا داد، خداوندمحمد که چشم به شکور دوخته بود، دیگر از امیرکیا ناامید شد و از ترس جانش تصمیم گرفت از پیش آل کیا بگریزد. لذا شبانه از منطقه دیلمان گریخت و به الموت نزد کیاملک هزاراسبی رفت. کیاملک هزاراسبی و خداوندمحمد با یکدیگر ائتلاف، و سرانجام منطقه شکور دیلم را فتح کردند. سید مهدی کیا آماده جنگ با آنها شد ولی شکست خورد و دستگیر شد و به نزد سلطان اویس جلایری (۷۵۷-۷۷۶ ه.ق.) در تبریز فرستاده شد (مرعشی، ۱۳۶۴: ۵۸-۵۹؛ دفتری، ۱۳۸۶: ۵۱۳).

بنابراین، قدرت اسماعیلیان در دیلم دوباره احیا شد. طبق توافق آن دو، خداوندمحمد به الموت رفت و کیاملک به حکمرانی اشکور، که محل خاندانش بود، رسید. سید مهدی کیا به واسطه یکی از علما به نام تاج‌الدین آملی (از سادات حسنی زیدی تمیجان) و با تقدیم هدایا آزاد شد (مرعشی، ۱۳۶۴: ۶۰-۶۱). یک سال بعد در سال ۷۷۷ ه.ق. وی دوباره به سمت کیاملک در

اشکور لشکر کشید و در منطقه لوسن اشکور کیاملک را شکست داد. کیاملک به الموت گریخت اما خداوند محمد از ترس قدرت کیاییان به او توجهی نکرد. لذا کیاملک به رستمدر رفت و از آنجا به اردوی تیمور در سلطانیه پناهنده شد. در این زمان دیلم به دست کیاییان فتح، و قدرت اسماعیلیان در دیلم به همت آل کیا مهار شد؛ زیرا سید مهدی کیا منطقه اشکور، سید هادی کیا قلعه لمبسر و سید علی کیا قلعه الموت را فتح کردند. علاوه بر آن، امیر کیا بر ممالک گیل و دیلم تسلط کامل یافت و در صدد بود که هر گونه تحرکات داعیان اسماعیلی را در هر نقطه‌ای تحت سلطه خود مهار کند و حتی قلعه الموت را فتح کرد (همان: ۶۳-۶۴). لذا کیاملک هزاراسبی و خداوند محمد به ناچار و به دلیل کمبود آذوقه و تنگناهای مختلف گریختند و به تیمور لنگ پناهنده شدند. امیر کیا از تیمور لنگ خواست تا آنها را تنبیه کند. امیر تیمور خداوند محمد را به سلطانیه و کیاملک هزاراسبی را به ساوه تبعید کرد (همان: ۶۴-۶۵). در همین زمان سید هادی کیا موفق شد قلعه لمبسر را به دلیل ضعف خاندان هزاراسبی فتح کند (همان: ۶۶).

پس از مرگ سید علی کیا به دلیل حملات تیمور لنگ و تضعیف قدرت سیاسی آل کیا، کیاملک هزاراسبی از فرصت استفاده کرد و برای مدت کوتاهی در سال ۷۹۱ ه.ق. با استفاده از نفوذ خاندانش در اشکور، از ساوه به اشکور و دیلمان برگشت و دوباره قدرت را به دست گرفت، اما پس از چندی به دست نوه‌اش، کیاجلال‌الدین، به قتل رسید (همان: ۱۲۱؛ رابینو، ۱۳۶۹: ۱۲۶). بعد از مدتی کیاجلال‌الدین با مردم دیلمان بدرفتاری کرد و مردم از او روی گردان شدند و به سوی سادات کیایی برگشتند و از سید رضا کیا علیه او کمک خواستند. در نهایت سید رضا کیا لشکری از رانکوه به سمت اشکور فرستاد و جلال‌الدین متواری شد (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۲۱-۱۲۲). سرانجام، کیاجلال‌الدین از سوی اطرافیان رانده شد و به قتل رسید (رابینو، ۱۳۷۴: ۴۷۵)؛ شاید یکی از دلایلش، دست برداشتن مردم دیلم از آیین اسماعیلی و گرایش تدریجی‌شان به تشیع، یا خستگی‌شان از درگیری‌های داخلی بود.

با تضعیف آل کیا به دست تیمور لنگ، سید رضا کیا مردم اشکور را به همکاری نکردن با اسماعیلیه فراخواند، اما مرعشی می‌گوید بعضی از مردم دیلم عناد ورزیدند (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۲۶). لذا سادات کیایی صلاح را در آن دانستند که شخصی از خاندان هزاراسبی را به نام کیا هزاراسب به حکومت اشکور منصوب کنند تا نامنی و شرارت در منطقه کمتر شود، ولی تأثیری نداشت (همان). سرانجام تنها بازمانده خاندان هزاراسبی، کیاجلال‌الدین هزاراسبی (دوم)، در گُهدم گیلان بود. وی قصد داشت به دیلم برگردد که در سراوان رشت به دست امیر سید محمد کیا کشته شد (رابینو، ۱۳۷۴: ۴۷۵).^{۱۶}

۶. رابطه سیاسی کیاییان و اسماعیلیان دیلم در قرن هشتم هجری

دولت آل‌کیای زیدی مذهب به دلایل متعددی با اسماعیلیان منطقه دیلم رابطه‌ای خصمانه و تیره داشت؛ اول اینکه هر دو تضاد ایدئولوژی مذهبی داشتند، زیرا هرچند هر دو از فرقه شیعه بودند اما عقاید شیعه زیدی با عقاید شیعه اسماعیلی نزاری تفاوت بسیار داشت. دوم اینکه رواج عقاید اسماعیلی در دیلم و قلمرو آل‌کیا مانع توسعه فکری و عقیدتی شیعه زیدی می‌شد و تهدید عقیدتی و ایدئولوژیک برای آل‌کیا داشت. سوم اینکه، نفوذ و قدرت‌گیری اسماعیلیان در دیلم باعث شد در روند توسعه ارضی آل‌کیا در دیلم و مناطق همجوارش به‌ویژه طارم، سلطانیه و قزوین مشکلاتی به وجود آید که همواره امیران آل‌کیا، مانند سید علی‌کیا، به آن چشم دوخته بودند. چهارم اینکه قدرت‌گیری خداوندان اسماعیلی در دیلم و تشکیل حکومت محلی در نواحی دیلم، مانند دیلمان و اشکور، مانع توسعه قدرت سیاسی امیران آل‌کیا می‌شد، زیرا در داخل قلمرو حکومتی آل‌کیا رقیبی سیاسی به وجود می‌آورد و این مسئله در تضعیف قدرت سیاسی‌شان تأثیرگذار بود. به همین دلیل، همواره با همدیگر در تضاد و کشمکش بودند و وقت دو گروه برای مدت‌های مدیدی صرف درگیری و جنگ می‌شد، زیرا آل‌کیا به‌شدت مخالف بود که خاندان محلی حاکمی در داخل قلمروشان وجود داشته باشد. همه دلایل مذکور سبب شد همواره تا پایان سقوط خاندان کوچک محلی در دیلم بین آنها جنگ و دشمنی باشد. نمونه واضح این کشمکش‌ها درگیری آل‌کیا با خانواده هزاراسبی و کوشیج بود.

حدود سال ۷۷۰ ه.ق. منطقه دیلمان و اشکور دیلم تحت نفوذ اسماعیلیان بود و به وسیله کیاسیف‌الدین کوشیجی اداره می‌شد. در نتیجه، سید علی‌کیا با وجود خطر قدرت اسماعیلی نامه‌ای خصمانه به اسماعیلیان و کیاسیف‌الدین داد و از وی خواست قلمروش را از دست اسماعیلیان نجات دهد، ولی کیاسیف‌الدین توجهی نکرد (مرعشی، ۱۳۶۴: ۶۷). این مسئله بینشان جنگ و درگیری به وجود آورد. سید علی‌کیا به سرعت دست به کار شد و به دفع اسماعیلیه همت گمارد و در نهایت سیف‌الدین کشته شد (ویرانی، ۱۳۹۱: ۱۱۴؛ Virani, 2007: 8). پس از این واقعه اسماعیلیان بسیاری به دلیل سخت‌گیری و تعقیب نیروهای آل‌کیا به قزوین رفتند.

به نظر شفیق ویرانی، محقق خارجی، سید علی‌کیا ابتدا کوشید از حمایت نیروهای خداوند محمد الموت علیه کیاملک هزاراسبی در اشکور برای سلطه بر منطقه دیلم بهره‌گیرد (ویرانی، ۱۳۹۱: ۱۱۴؛ Virani, 2007: 9). مرعشی می‌گوید خداوند محمد در گیلان و دیلمستان اطاعت او را پذیرفت و توبه کرد (مرعشی، ۱۳۶۴: ۵۴-۵۵)، ولی به اتحاد با امیرکیا علیه ملک هزاراسب

اشاره‌ای نکرده است. همچنین، شفیق ویرانی معتقد است در سال ۷۷۶ ه.ق. خداوندمحمد به سید مهدی کیا، برادر سید علی کیا، در نبرد علیه کیا ملک هزاراسبی کمک کرد (ویرانی، ۱۳۹۱: ۱۱۵). اما مرعشی این قضیه را صراحتاً بیان نمی‌کند و می‌نویسد: «فرمودند که هرچند با خداوندمحمد قرار رفته است که مملکت دیلمستان را جهت او مستخلص کرده شود اما معنا به شرطی بود که او بر توبه و انابه خود راسخ و حازم باشد» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۵۷). مرعشی در ادامه می‌گوید خداوندمحمد به سید علی کیا بی‌اعتماد بود، زیرا شبانه به الموت رفت و به کیاملک هزاراسبی پیوست (همان: ۵۸). در نتیجه، عملاً اتحادی بین خداوندمحمد و سید مهدی کیا شکل نگرفت و نظر شفیق ویرانی پذیرفتنی نیست.

فرار خداوندمحمد از آل کیا بیانگر تضاد عمیق سیاسی و مذهبی آل کیا با اسماعیلیان است. در نتیجه، دوباره کیاملک هزاراسبی و خداوندمحمد به همراه سپاهیان اسماعیلی، با سید مهدی کیا جنگیدند و او را به اسارت درآوردند (همان: ۵۹). سید علی کیا برای پایان دادن به کار اسماعیلیان به اشکور لشکر کشید و کیاملک هزاراسبی را شکست داد (همان: ۶۲). در نهایت، دو متحد اسماعیلی به امیر تیمور گورکانی پناهنده شدند (همان: ۶۴-۶۵).

پس از مرگ سید علی کیا سیاست رفتار خصمانه امیران کیایی با اسماعیلیان ادامه یافت و قتل عام اسماعیلیان به دست سید رضا کیا در سال ۸۱۹ ه.ق.^{۱۷} بیانگر اوج بی‌اعتمادی آل کیا به اسماعیلیه دیلم و رویه خصمانه آنها بود. سال‌ها پس از این واقعه باز هم نواحی دیلم ناآرام بود.^{۱۸} در نتیجه هرچند اسماعیلیان دیگر قدرت سیاسی نداشتند، هر گاه افرادی از مخالفان امریکیا به دیلم می‌آمدند، از اسماعیلیان و خاندان محلی منطقه برای مقابله با امریکیا استفاده ابزاری می‌کردند. سرانجام این عادت به فروپاشی نهایی خاندان کوشیج، هزاراسبی و خداوندان اسماعیلی در اشکور، دیلمان و الموت، یعنی «دیلم خاص»، انجامید.

نتیجه

منطقه دیلم به سبب آنکه مستقیماً در تقاطع راه‌های وصول به دژ الموت قرار داشت، تحت تأثیر تبلیغات داعیان اسماعیلی قرار گرفت و در اندک‌زمانی به یکی از پایگاه‌های مهم اسماعیلیان نزاری تبدیل شد. این مسئله تحولات و پیامدهایی در پی داشت؛ نخست اینکه، برخی از مردم نواحی جلگه‌ای دیلم به دلیل گرایش به علویان، در مقابل جریان اسماعیلی ایستادگی کردند و این منجر به قتل عده‌ای از مردم شد؛ دوم اینکه، اسپهبدان مازندران و امیران آل کیا از نفوذ داعیان اسماعیلی در

دیلم احساس خطر کردند، لذا همواره به منطقه دیلم لشکرکشی می‌کردند و در مقابل فداییان اسماعیلی نیز واکنش نشان می‌دادند و افرادشان را ترور می‌کردند. همه این اتفاقات سبب اغتشاش و ناامنی در دیلم شد؛ سوم اینکه، منطقه دیلم بعد از سقوط الموت به دلیل وضعیت مناسب جغرافیایی و قلاع مستحکم منطقه فعال اسماعیلیان بود و دو خاندان محلی حکومتگر دیلم، به نام‌های کوشیج و هزاراسبی، از اسماعیلیان حمایت کردند. همین اتفاق سبب درگیری‌های متعدد میان امیران آل‌کیای گیلان با دو خاندان مذکور شد و در نهایت امیران آل‌کیا هر دو خاندان را از بین بردند، ولی نتوانستند آیین اسماعیلی را به کلی در دیلم از بین ببرند تا اینکه با ظهور و قدرت‌گیری دولت صفوی این منطقه نیز تقریباً به تشیع گرایش پیدا کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. دیلمان: از شمال به رانکوه، جنوب به عمارلو و مغرب به رحمت‌آباد منتهی می‌شد و سیاهکل در آن قرار دارد (رایینو، ۱۳۷۴: ۳۲۲).
۲. رانکوه: شامل لنگرود و منطقه پست رانکوه یعنی شلمان، املش و سیاه‌کلرود می‌شد (رایینو، ۱۳۷۴: ۴۰۲).
۳. تمیجان یا تیمجان: در هوسم و به نوعی جنوب رودسر بود (رایینو، ۱۳۷۴: ۳۹۴-۳۹۵).
۴. سخت‌سر: در رامسر فعلی قرار داشت و بیشتر رامسر فعلی بود.
۵. گرجیان: بین رامسر و تنکابن امروزی قرار داشت ولی بیشتر آن در رامسر بود.
۶. تهیجان: سرزمین کوهستانی بین اشکور، گرجیان و سخت‌سر که جواهرده رامسر مرکز اصلی اش بود. تقریباً نواحی کوهستانی رامسر کنونی را شامل می‌شد.
۷. نخستین داعی اسماعیلی به روایت سیاست‌نامه خلف ملقب به الحلاج بود (طوسی، ۱۳۷۲: ۲۳۸). بعد از مدتی، ابوحاتم رازی ریاست اسماعیلیان ری را بر عهده گرفت. وی داعیانی را به اصفهان، آذربایجان، گرگان و دیلم فرستاد و توانست حکامی همچون احمد بن علی صلح‌گام عامل خلیفه و حاکم ری، اسفار بن شیرویه دیلمی و مرداویج زیاری سردار گیل را به مذهب اسماعیلی درآورد (همان: ۲۸۶-۲۸۷). یکی از دلایل اصلی گرایش این حکام به اسماعیلیه، مصالح سیاسی بود تا از حمایت پیروان اسماعیلی علیه رقبای سیاسی خود بهره‌مند شوند. شدت گرفتن خطر اسماعیلیان، واکنش علمای اهل سنت و ائمه و حکام دستگاه خلافت را سبب شد و شدیدترین مجازات و جدی‌ترین تعقیب برایشان در نظر گرفته شد. با ظهور عبیدالله مهدی در سال ۲۹۶ ه.ق. و تأسیس خلافت فاطمی در شمال آفریقا (۲۹۷ ه.ق.) انشعابات و اصلاحاتی در اسماعیلیه به وجود آمد (دفتری، ۱۳۶۷: ۴/۶۸۶؛ Daftray, 2009: 4).
۸. کاشانی می‌گوید در زمان کیابزرگ رودباری در سال ۵۲۰ ه.ق. بر بالای سعادت‌کوه در گرجیان دیلم قلعه عالی بنا کردند (کاشانی، ۱۳۶۶: ۱۷۳)، ولی همین نویسنده در صفحه ۱۸۴ کتابش سال ۵۳۲ ه.ق. و زمان محمد، پسر کیا

بزرگ، از زمان فتح سعادت‌کوه ذکر می‌کند. لذا به روایت ساخت قلعه به دست کیابزرگ باید با احتیاط نگریست، زیرا قدمت این قلعه را حتی به دوران باستان نیز می‌رسانند.

۹. رشیدالدین فضل‌الله سال ۵۳۶ ه.ق. را سال حکومت سردار مذکور در سعادت‌کوه گرجیان ذکر می‌کند (همدانی، ۱۳۸۱: ۱۱۸).

۱۰. مؤلف کتاب قلعه‌های باستانی تنکابن تاریخی مارکوه و سعادت‌کوه را یکی دانسته است (پناهی، ۱۳۸۹ ب: ۱۰۱). مارکوه امروزه در منطقه تالارسر کتالم، از شهرهای رامسر، واقع شده است. شاید نویسنده مذکور به دلیل اینکه در این مسیر امروزه فقط یک قلعه موجود است و سعادت‌کوه هم جزء گرجیان بود، آن دو را یکی دانسته است. اما طبق روایت کاشانی و رشیدالدین فضل‌الله همدانی، اسماعیلیان ابتدا سعادت‌کوه را گرفتند و در ادامه گرجیان و مارکوه را تصرف کردند (کاشانی، ۱۳۶۶: ۱۸۴-۱۸۵؛ همدانی، ۱۳۸۱: ۱۱۸). لذا دیدگاه درست این است که سعادت‌کوه منطقه‌ای وسیع‌تر بود و قلعه مارکوه (مبارک‌کوه) در بلندی آن قرار داشت که به گفته کاشانی و همدانی دیرتر فتح شد.

۱۱. سیاه‌کله رود در بخش چابکسر از شهرستان رودسر قرار دارد که قبلاً از بلوکات رانکوه بود.

۱۲. ازیکه یکی از روستاهای جنت رودبار رامسر است. در روزگار قدیم در بالای این روستا دژ ازیکی قرار داشت.

۱۳. اسماعیلیان در زمان ملک بیستون بن زرین کمر و فرزندش ملک فخرالدوله نماور فرمانروایان رویان، همچنان در دیلم و رویان فعال بودند (مرعشی، ۱۳۶۸: ۳۰).

۱۴. خُرگام یا خورگام یعنی جای پای خورشید، و در عمارلو رودبار گیلان است و امروزه یکی از بخش‌های شهرستان رودبار گیلان است.

۱۵. در این زمان کیامسعود و جهان‌شاه کوشیج که حاکم خُرگام بودند، از برابر سپاه کیایی گریختند (مرعشی، ۱۳۶۴: ۶۹). دو سال بعد از تسخیر دیلم به دست امرای کیایی، بقایای اسماعیلیه کوشیج در حوالی قزوین به اطراف دیلمان دستبرد می‌زدند. سرانجام آنها نیز به دستور امیر کیایی با سپاهی به سرکردگی خواجه احمد سپهسالار اشکور و رودبار سرکوب شدند و در نهایت قزوین را تصرف کردند و اسماعیلیان باقی‌مانده به سمت سلطانیه متواری شدند و سرانجام به نزد خداوندمحمد در الموت رفتند (همان: ۶۹-۷۰). بعد از حمله تیمورگورکانی و تضعیف سادات کیایی، حدود سال ۷۸۹ ه.ق. دوباره بقایای هزاراسبی در شکور (اشکور) و خاندان کوشیج در دیلمان قدرت گرفتند (همان: ۱۱۹-۱۲۱). آنها ولایت دیلمان را ناامن کردند و قصد تصرف آنجا را داشتند و منطقه‌ای به نام «کشه» در دیلمان را مرکز خود قرار دادند. اما سید رضا کیا به همراه لشکر گیلان و اشکور (شکور) به سپهسالاری محمد بن نوپاشا و لشکر رودبار به سپهسالاری کیا نوپاشا، در منطقه چاک رود اشکور به اسماعیلیان حمله کردند و ایشان را شکست دادند (همان: ۱۳۶).

۱۶. با تضعیف آل کیا به دست تیمور لنگ، خداوندمحمد اسماعیلی از فرصت استفاده کرد و از سلطانیه به الموت آمد و دوباره قدرت گرفت اما با مشکل ملک کیومرث بن بیستون روبه‌رو شد و شکست خورد، هرچند اندکی بعد

کیایان دوباره بر الموت دست یافتند (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۲۳-۱۲۴). سید رضا کیا مردم شکور (اشکور) را به همکاری نکردن با اسماعیلیه فراخواند اما مرعشی می‌گوید بعضی از مردم دیلم عناد ورزیدند (همان: ۱۲۶). لذا سادات کیایی صلاح را در آن دانستند که شخصی از خاندان هزاراسبی به نام کیا هزاراسب را به حکومت شکور (اشکور) منصوب کنند تا ناامنی و شرارت در منطقه کمتر شود، ولی تأثیری نداشت و همچنان عده‌ای بر آیین اسماعیلی ماندند (همان). در نتیجه، سادات کیایی تعلل در سرکوبی آنها را موجب نقصان ملک و ملت دانستند؛ لذا در سال ۸۱۳ ه.ق. به سمت کوچصفهان و دیلم رفتند و عده‌ای از جماعت کوشیج به همراه دو نفر از نیره علاء‌الدین محمد اسماعیلی را کشتند (همان: ۱۲۷-۱۲۸). تمام این حوادث نشان می‌دهد که وضعیت اسماعیلیه در دیلم رو به افول بود. فقط کیا جلال‌الدین هزاراسبی (دوم) در گُهدم گیلان بود. او قصد داشت به دیلم برگردد که در سراوان رشت به دست امیر سید محمد کیا کشته شد (رابینو، ۱۳۷۴: ۴۷۵). اسماعیلیان بعد از دفع کیا جلال‌الدین همچنان در اطراف دیلم تحرکاتی داشتند؛ از جمله در روستای لسپو اشکور، این تحرکات دیده می‌شد (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۳۲). از بقایای خاندان هزاراسبی دو برادر به نام کیا محمد و هزاراسب در حوالی سیروان رود رودس بودند که به تحریک مردم اشکور برای حکومت آنجا اغوا شدند (همان). سید محمد کیا با نیروی خود در دهکده کاشکوه در نزدیکی رحیم‌آباد اشکور با آنها جنگید و آن دو نفر با افراد بسیاری کشته شدند و مهدی کیا کامیارودی، سردسته تحریک‌کنندگان، متواری شد (همان: ۱۳۳). دوباره مهدی کیا کامیارودی از حوالی قزوین به سمت اشکور و ده لوسن اشکور برگشت و با نیروهای کیایی از جمله بهادرعلی جنگید ولی شکست خورد و متواری شد (همان: ۱۳۴). باز هم جمعی از اسماعیلیه به همراه بقیه افراد کوشیج در دیلمان و جایی به نام «کش» جمع شدند و مردم را اغوا کردند و قصد داشتند دیلمستان تسخیر کنند. امیر سید محمد، نایب سید رضا کیا، با کمک سپاه گیلان با آنها درگیر شد و سرانجام سپاه اشکور و گیلان به سرداری محمد بن نوپاشا با کمک لشکر رودبار در «چاک‌رود» با آنها جنگید و شکست‌شان داد (همان: ۱۳۵-۱۳۷). بعد از این فقط در منطقه گرجان دیلم امیرگرگی، امیرهندوشاه، از اطاعت کیایان سرپیچی می‌کرد و در نهایت او نیز با شکست اسماعیلیان در اشکور، رانکوه و دیلمان مطیع شد (همان: ۱۳۸-۱۳۹).

۱۷. در نوشته‌های رابینو از سید رضی کیا به عنوان سرکوبگر اسماعیلیه در سال ۸۱۹ ه.ق. نام برده شده است (رابینو، ۱۳۷۴: ۴۷۶)، ولی مرعشی از سید رضا کیا به عنوان سرکوبگر آنها یاد می‌کند (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۳۵-۱۳۷). با توجه به نزدیکی مرعشی به وقایع مذکور، طبعاً نظر مرعشی باید درست‌تر باشد.

۱۸. سید حسین کیا در بیه‌پس گیلان از خداوند محمد نامی از اسماعیلیه در گُهدم حمایت کرد ولی موفق نشد، چون امیرکیا با او موافقت نکرد (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۶۹-۱۷۳). در سال ۸۴۶ ه.ق. زمانی که کارکیا میراحمد به طارم رفت، میرحسین طارمی متوجه دیلمان شد و از خداوند محمد نامی حمایت کرد، و کارکیا گریخت. سرانجام امیرکیا، کارکیا رکابزن را با سپهسالاران گیل و دیلم به جنگ آنها فرستاد و آنها را در قلعه لمبسر شکست داد (همان: ۲۴۷-۲۴۸).

منابع

- آملی، مولانا اولیاءالله (۱۳۱۳). تاریخ رویان، تهران: اقبال.
- ابن حوقل، محمد بن حوقل (۱۹۳۸). صورة الارض، بیروت: دار صادر، ج ۲.
- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن (۱۳۶۶). تاریخ طبرستان، تصحیح: عباس اقبال، به اهتمام: محمد رمضانی، تهران: پدیده خاور.
- استخری، ابوالاسحاق ابراهیم (۱۳۶۸). مسالک والممالک، به کوشش: ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۷۱). کوچ هفت پیچ، تهران: نگاه، چاپ ششم.
- برتلس، آندره (۱۳۶۴). ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه: یحیی آرین پور، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- پناهی، عباس (۱۳۸۹ الف). تاریخ و جغرافیای تاریخی دیلم خاص، قم: آیین احمد.
- پناهی، عباس (۱۳۸۹ ب). قلعه‌های باستانی تنکابن تاریخی، قم: آیین احمد، چاپ اول.
- جوینی، عظاملک (۱۳۷۸). تاریخ جهان‌گشای جوینی، تصحیح: محمد قزوینی، تهران: نقش قلم، ج ۳.
- حدود العالم من المشرق الی المغرب (۱۳۶۲). به کوشش: منوچهر ستوده، تهران: طهوری.
- دفتری، فرهاد (۱۳۶۷). «اسماعیلیه»، در: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۴.
- دفتری، فرهاد (۱۳۸۶). تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران: فرزاد روز.
- رابینو، لویی (۱۳۶۹). فرمانروایان گیلان: ترجمه: م. پ. جکتاجی و رضا مدنی، رشت: گیلکان.
- رابینو، لویی (۱۳۷۴). ولایات دارالمرز ایران گیلان، ترجمه: جعفر خماسی‌زاده، رشت: طاعتی.
- ستوده، منوچهر (۱۳۶۲). قلاع اسماعیلیه در رشته کوه‌های البرز، تهران: طهوری.
- طوسی، ابوعلی حسن بن علی (خواجه نظام الملک) (۱۳۷۲). سیاست‌نامه، تهران: علمی و فرهنگی.
- فرای، ریچارد. ن. (گردآورنده) (۱۳۶۳). تاریخ ایران: پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن علی (۱۳۶۶). زبدة التواریخ، بخش فاطمیان و نزاریان، به کوشش: محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن علی (۱۳۸۴). تاریخ اولجایتو، به اهتمام: مهین همبلی، تهران: علمی و فرهنگی.
- کسروی، احمد (۱۳۷۷). شهریاران گمنام، تهران: جام.
- لوئیس، برنارد (۱۳۷۰). بنیادهای کیش اسماعیلیان، ترجمه: ابوالقاسم سری، تهران: بهار.
- مرعشی، سید ظهیرالدین (۱۳۶۴). تاریخ گیلان و دیلمستان، تصحیح و تحشیه: منوچهر ستوده، تهران: اطلاعات.
- مرعشی، سید ظهیرالدین (۱۳۶۸). تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، به کوشش: محمدحسین تسیحی، تهران: شرق.
- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱). احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه: علی‌نقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ج ۲.

مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۴۵). «فرمانروایی و قلمرو دیلمان»، ترجمه: جهانگیر قائم‌مقامی، در: بررسی‌های تاریخی، ش ۴، ص ۱۳۹-۱۶۲.

ناصرخسرو (۱۳۸۶). سفرنامه ناصرخسرو، به اهتمام: محسن خادم، تهران: ققنوس.

ویرانی، شفیق (۱۳۹۱). «اسماعیلیان در الموت و جنوب ناحیه دریای مازندران پس از فتوحات مغول»، ترجمه: ساسان طهماسبی، در: تاریخ اسلام، س ۱۳، ش ۳، ص ۱۰۵-۱۳۶.

هاجسن، م. ج. (۱۳۶۶). تاریخ ایران کمبریج، گردآورنده: جی. آ. بویل، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ج ۵. همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۸۱). جامع التواریخ، بخش اسماعیلیان و فاطمیان، تصحیح و تحقیق: محمدتقی دانش‌پژوه و محمد مدرس‌زنجانی، تهران: علمی و فرهنگی.

یوسفی‌نیا، علی‌اصغر (۱۳۷۸). تاریخ تنکابن، تهران: قطره، چاپ دوم.

Daftary, Farhad (2009). "Ismaili History", *The Encyclopaedia Iranica*, Vol. XIV, Newyork: Columbia University, in The Institute of Ismaili Studies, pp. 178-195.

Virani, Shafiyue N. (2007). "The Eagle Returns: Evidence of Continue Ismaili Activity at Alamut and in the South Caspian Region Following the Mongol Conquests", in: *American Oriental Society*, The Institute of Ismaili Studies, pp. 1-22.

References

- Amoli, Mawlana Oliya Allah. 1934. *Tarikh Ruyan (Ruyan History)*, Tehran: Eghbal. [in Farsi]
- Bastani Prizi, Mohammad Ibrahim. 1992. *Kucheh Haft Pich (Seven-turn Alley)*, Tehran: Vision, Sixth Edition. [in Farsi]
- Bertels, Andre. 1985. *Naser Khosro wa Ismailiyan (Naser Khosro and Ismailis)*, Translated by Yahya Arinpur, Tehran: Iranian Culture Foundation. [in Farsi]
- Daftari, Farhad. 1988. "Ismailiyeh (Ismailism)", in: *The Great Islamic Encyclopedia*, Tehran: The Center of the Great Islamic Encyclopedia, vol. 4. [in Farsi]
- Daftari, Farhad. 2007. *Tarikh wa Aghaed Ismailiyeh (Ismaili History and Beliefs)*, Translated by Fereydon Badreyi, Tehran: Farzan Ruz. [in Farsi]
- Daftary, Farhad. 2009. "Ismaili History", *The Encyclopaedia Iranica*, Vol. XIV, Newyork: Columbia University, in The Institute of Ismaili Studies, pp. 178-195.
- Estakhri, Abu Eshagh Ibrahim. 1949. *Masalek wa al-Mamalek (Disciplines and Kingdoms)*, Prepared by Iraj Afshar, Tehran: Scientific & Cultural. [in Arabic]
- Frye, Richard N. (Collector). 1984. *Tarikh Iran: Pajuhesh Daneshgah Cambridge (History of Iran: Cambridge University Research)*, Translated by Hasan Anusheh, Tehran: Amirkabir. [in Farsi]
- Hamedani, Rashid al-Din Fazlollah. 2002. *Jame al-Tawarikh: Bakhsh Ismailiyan wa Fatemiyan (Comprehensive Chronicles: Ismailis and Fatimids Sections)*, Edited & Researched by Mohammad Taghi Daneshpajuh & Mohammad Modarresi Zanjani, Tehran: Scientific & Cultural.
- Hodgson, M. J. 1987. *Tarikh Iran Cambridge (Cambridge History of Iran)*, Compiled by: J. A. Boyle, Translated by Hasan Anusheh, Tehran: Amirkabir, vol. 5. [in Farsi]
- Hodud al-Alam men al-Mashregh ela al-Maghreb (The Limits of the World from the East to the West)*. 1983. Prepared by Manuchehr Sotudeh, Tehran: Tahuri. [in Arabic]
- Ibn Esfandiyar, Baha al-Din Mohammad ibn Hasan. 1987. *Tarikh Tabarestan (History of Tabaristan)*, Edited by Abbas Eghbal, Prepared by Mohammad Ramezani, Tehran: Phenomenon of the Orient. [in Farsi]
- Ibn Hawghal, Mohammad ibn Hawghal. 1938. *Surah al-Arz (Earth Picture)*, Beirut: Sader House, vol. 2. [in Arabic]

- Jowini, Ata Malek. 1999. *Tarikh Jahangoshay Jowayni (The History of the World by Jowayni)*, Edited by Mohammad Ghazwini, Tehran: Naghsh Ghalam, vol. 3. [in Farsi]
- Kashani, Abu al-Ghasem Abdollah ibn Ali. 1987. *Zobdah al-Tawarikh: Bakhsh Fatemiyan wa Nezariyan (The Excerpts of History: Fatimid and Nizari Sections)*, Prepared by Mohammad Taghi Daneshpajuh, Tehran: Institute of Cultural Studies and Research.
- Kashani, Abu al-Ghasem Abdollah ibn Ali. 2005. *Tarikh Oljayto (History of Oljayto)*, Prepared by Mahin Hambali, Tehran: Scientific & Cultural. [in Farsi]
- Kasrawi, Ahmad. 1998. *Shahriyaran Gomnam*, Tehran: Jam. [in Farsi]
- Lewis, Bernard. 1991. *Bonyad-hay Kish Ismailiyan (The Origins of Ismailism)*, Translated by Abu al-Ghasem Serri, Tehran: Spring. [in Farsi]
- Marashi, Seyyed Zahir al-Din. 1985. *Tarikh Gilan wa Deylamestan (History of Gilan and Deylamistan)*, Edited & Annotated by Manuchehr Sotudeh, Tehran: Information. [in Farsi]
- Marashi, Seyyed Zahir al-Din. 1989. *Tarikh Tabarestan, Ruyan wa Mazandaran (History of Tabarestan, Ruyan and Mazandaran)*, Prepared by Mohammad Hoseyn Tasbihi, Tehran: East, [in Farsi]
- Minorsky, Vladimir. 1966. "Farmanrawayi wa Ghalamro Deylaman (The Rule and Territory of Deylaman)", Translated by Jahangir Ghaem Maghami, in: *Historical Studies*, no. 4, pp. 139-162. [in Farsi]
- Moghaddasi, Abu Abdollah Mohammad ibn Ahmad. 1982. *Ahsan al-Taghasim fi Marefah al-Aghalim (The Best Division for the Knowledge of the Regions)*, Translated by Ali Naghi Monazwi, Tehran: Iranian Authors and Translators Company, vol. 2. [in Farsi]
- Naser Khosro. 2007. *Safarnameh Naser Khosro (Travelogue of Naser Khosro)*, Prepared by Mohsen Khadem, Tehran: Ghoghnu. [in Farsi]
- Panahi, Abbas. 2010 a. *Tarikh wa Joghrafiyay Tarikhi Deylam Khas (History and Historical Geography of Deylam Khas)*, Qom: Ahmad Creed. [in Farsi]
- Panahi, Abbas. 2010 b. *Ghale-hay Bastani Tonekabon Tarikhi (Historic Ancient Castles of Tonekabon)*, Qom: Ahmad Creed, First Edition. [in Farsi]
- Rabino, Louis. 1990. *Farmanrawayan Gilan (The Rulers of Gilan)*, Translated by M. P. Jaktaji & Reza Madani, Rasht: Gilkan. [in Farsi]

- Rabino, Louis. 1995. *Welayat Dar al-Marz Iran: Gilan (The Caspian Provinces of Persia: Gilan)*, Translated by Jafar Khomamizadeh, Rasht: Taati. [in Farsi]
- Sotudeh, Manuchehr. 1983. *Ghela Esmailiyeh dar Reshteh Kuhay Alborz (Ismaili Forts in the Alborz Mountains)*, Tehran: Tahuri. [in Farsi]
- Tusi, Abu Ali Hasan ibn Ali (Khajeh Nezam al-Molk). 1993. *Siyasatnameh (Book of Politics)*, Tehran: Scientific & Cultural. [in Farsi]
- Virani, Shafiyue N. 2007. "The Eagle Returns: Evidence of Continue Ismaili Activity at Alamut and in the South Caspian Region Following the Mongol Conquests", in: *American Oriental Society, The Institute of Ismaili Studies*, pp. 1-22.
- Wirani, Shafigh. 2012. "Ismailiyan dar Alamut wa Jonub Nahiyeh Daryay Mazandaran pas az Fotuhath Moghol (Ismailis in Alamut and South of the Caspian Sea after the Mongol Conquests)", in: *History of Islam*, yr. 13, no. 3, pp. 105-136. [in Farsi]
- Yusefinia, Ali Asghar. 1999. *Tarikh Tonekabon (History of Tonekabon)*, Tehran: Ghatreh, Second Edition. [in Farsi]